

جلسه ۸۱

بررسی وجه پنجم

وجه پنجم برای اثبات اعتبار شخصیات حقوقیه، تمسک به دلیل نفی حرج بود، به این تقریب که عدم اعتراف شارع و عدم ترتیب اثر به آثار شخصیت حقوقیه، موجب حرج شدید می شود و چون این لازم (حرج) باطل است، کشف می کنیم که ملزوم (عدم اعتبار) هم باطل است، و شارع شخصیت حقوقیه را امضاء کرده است.

دو اشکال در بدو امر متوجه این وجه می شود، که با ملاحظه این دو اشکال، تقریب باید صورت جدیدی پیدا کند:

اشکال اول این است که منفی در دلیل نفی ضرر و نفی حرج، ضرر و حرج شخصی است نه ضرر و حرج به لحاظ نوع مکلفین، یعنی اگر حرج شخصی در بین باشد، برای هر مکلفی که حرج نسبت به او ثابت است، در همان مورد، حکم نفی می شود و وجهی برای رفع حکم نسبت به دیگران نیست. در حالی که در مانحن فیه، لااقل در مورد شخصیات حقوقیه عامه، مدعی اثبات تصرفات و آثار شخصیات حقوقیه است به نحو مطلق چه نسبت به مکلفینی که برای آنها حرجی باشد و چه مکلفینی که برای آنها حرجی نباشد.

اشکال دوم این است که دلیل لاجرح و لاضرر، ادله نافی حکم ضرری و حرجی هستند، یعنی می گویند اگر وجود حکم موجب ضرر یا حرج باشد، آن حکم در شریعت وجود ندارد، به تعبیر دیگر ادله لاضرر و لاجرح ناظر به مجعولات هستند و مجعولات را تقیید می زنند. در حالی که در محل بحث آن چه با لاجرح اثبات می شود، اثبات امضاء شخصیات حقوقیه و تصرفات آن است، به این بیان که عدم امضاء شارع نسبت به شخصیات حقوقیه، موجب حرج است، پس امضاء شارع را کشف می کنیم. پس در این تقریب، با لاجرح اثبات حکم شده است، در حالی که لسان لاجرح لسان نفی حکم است، نه اثبات حکمی که اگر نباشد حرج لازم می آید. بلکه این اشکال در لاجرح قوی تر از لاضرر است؛ چون در دلیل آن، تعبیر به جعل شده است « ما جعل علیکم فی الدین من حرج » که تقویت می کند این مدعی را که لاجرح ناظر به مجعولات است.

تقریب جدید از وجه پنجم

تقریبی که بیان می شود تا این اشکالات وارد نباشد، این است که:

هرچند در مانحن فیه مدعی لزوم حرج نوعی و وقوع نوع مکلفین در حرج است، اما برای نفی حرج نوعی و اثبات حکم هم می توانیم به دلیل نفی حرج تمسک کنیم، به این بیان که ادله نفی حرج دو قسم اند: قسم اول، مثل آیه شریفه «ما جعل علیکم فی الدین من حرج»؛ اما قسم دوم، ادله ای است که از آنها استفاده می شود شریعت مشتمل بر حکم حرجی نیست، مثل ادله ای که لسان آنها این است که شریعت اسلام، شریعت سهله و سمحه است و دایره تقنین شارع به نحوی نیست که موجب حرج و تضییق بر مکلفین شود حتی به لحاظ نوع مکلفین. در این ادله بیان شده است که دین خداوند سهله است و اگر تضییقی هست، به سوء اختیار مکلفین است. برای این مضمون، به روایاتی می توان تمسک کرد:

وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ يَعْنِي ابْنَ مُحَبُّوبٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرِ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَأْتِي السُّوقَ فَيَشْتَرِي جُبَّةً فِرَاءً - لَا يَدْرِي أَمْ غَيْرُ ذِكِّيَّةٍ هِيَ - أَمْ غَيْرُ ذِكِّيَّةٍ أَوْ يُصَلِّي فِيهَا فَقَالَ نَعَمْ - لَيْسَ عَلَيْكُمْ الْمَسْأَلَةُ إِنْ أَبَا جَعْفَرٍ كَانَ يَقُولُ - إِنَّ الْخَوَارِجَ ضَيَّقُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ بِجَهَالَتِهِمْ - إِنَّ الدِّينَ أَوْسَعُ مِنْ ذَلِكَ^۱.

یا روایاتی که در آنها تعبیر شده است به این که شریعت اسلام شریعت سهله و سمحه است، مثل تعبیر «بعثت علی الحنفیه السهله السمحه» که به طرق مختلف نقل شده است، و در کلام امیر المومنین (ع) هم در برخی نقل ها آمده است که شریعت پیامبر (ص) شریعت سهله است و در آن تضییقی وجود ندارد.

این ادله اقتضاء می کند که حتی اگر نبود حکمی موجب حرج باشد، شارع آن حکم را جعل کرده است، با توجه به مورد سوال در روایت، که راوی گفت آیا در موارد شک در تذکیه، سوال لازم است یا نه، و حضرت فرمود سوق اماره بر تذکیه است و سوال لازم نیست، یعنی برای اثبات اماریت سوق للتذکیه (وجود حکم) به حرجی نبودن دین استدلال شد.

^۱ وسائل ج ۳ ص ۴۹۲

این دسته از ادله که مفادشان این است که شریعت اسلام شریعت سهله و سمحه است، اقتضاء می کنند که هم حکم موجب حرج در شریعت نباشد، و هم این که شریعت خالی از حکمی نباشد که عدم آن حکم موجب حرج است.

عملا در مواردی از فقه، به دلیل لاجرح برای اثبات وجود حکم تمسک شده است:

مثلا در بحث وقوف با عامه در جایی که حاکم سنی حکم به ثبوت هلال کرده اما شرعا هلال ثابت نیست و طبق قاعده باید یک روز دیرتر وقوف کنیم، در کلمات فقهاء گفته شده است که باید مثل عامه عمل کنیم؛ چون اگر چنین نباشد حرج شدید لازم می آید و با شریعت سهله سازگار نیست، پس کشف می کنیم از این که حکم حاکم سنی نافذ است.

یا در بحث اجزاء، در جایی که شخص مقلد مجتهدی بوده که اکنون از دنیا رفته و مجتهد زنده در فتاوی مختلف با مجتهد قبلی است به طوری که اعمالی که بر نظر مجتهد سابق انجام داده باطل واقعی است و اخلال هم در ارکان است، یکی از وجوهی که برای کفایت تقلید گذشته بیان کرده اند، دلیل لاجرح است، زیرا این که مکلف همه اعمال خود را قضاء کند، موجب حرج است.

یا در بحث اختلاف مجتهدین در جایی که دو مجتهد مساوی باشند یا احتمال اعلیت در هر دو وجود داشته باشد، مقتضای قاعده احتیاط است؛ چون حجیت تخییری دلیل ندارد. برخی مثل مرحوم آقای خوئی قائل شده اند به این که مکلف باید احوط القولین را انتخاب کند. اما مرحوم آقای تبریزی می فرمود مقتضای شریعت سهله و سمحه، این است که نه احتیاط تامه در واقعه لازم است (که محتمل الوجوب را انجام و محتمل الحرمة را ترک کند)، و نه اخذ به احوط القولین لازم است؛ چون اخذ به احوط القولین هم منافات با شریعت سلحه دارد، پس کشف می کنیم شارع در این موارد حجیت تخییری جعل کرده و تقلید از احد المتساویین را حجت قرار داده.

همان طور که ملاحظه می شود، حجیت حکم حاکم سنی، یا اجزاء اعمال گذشته، و یا حجیت تقلید از احد المتساویین، حکمی وجودی است که از لاجرح استفاده شده است.

مانحن فیه هم از این قبیل می شود. هرچند طبق مقتضای قاعده، دلیلی بر صحت تصرفات شخصیات حقوقیه نداشتیم، اما همین که عدم صحت این تصرفات، موجب حرج مکلفین است خصوصا شخصیات

حقوقیه عامه، با مراجعه به طائفه ثانیه از ادله نفی حرج، اثبات می شود که شارع شخصیت حقوقیه را قبول کرده است.

البته این وجه، اعتبار همه موارد شخصیات حقوقیه را اثبات نمی کند به این نحو که هر عده ای جمع شوند و شرکت یا موسسه ای را اعتبار کنند، اما نسبت به شخصیات حقوقیه عامه که نوع افراد مبتلی به تصرف در اموال مربوط به آن هستند، جاری می شود.

بررسی وجه پنجم با توجه به تقریب جدید

وجه پنجم اشکال کبروی ندارد و فی الجمله می توان با دلیل لاجرح اثبات حکمی کرد که اگر نباشد حرج لازم می آید. اما دونکته جای تأمل دارد، نکته اول: از جهت صغروی برخی مثال هایی که در عمده المطالب مطرح شد، محل اشکال است و چنین نیست که در همه این موارد، از عدم اعتبار شخصیت حقوقیه حرج لازم آید.

نکته دیگر: این که آیا آن چه اثبات او موجب رفع حرج می شود صحت معاملات واقع از شخصیات حقوقیه است که مورد احتیاج است، یا موجب حرج، مجرد التزام و رعایت حرمت تصرف در اموال غیر است، و فرار از حرج با مجرد رفع حکم تکلیفی حاصل می شود و نیازی به اثبات احکام وضعی نیست؟ از جهت صغروی بحث در این است که آیا اگر شخصیت حقوقیه امضاء نشود، مکلف در حرج می افتد به این نحو که نتواند در وسائل و اماکن عمومی تصرف نکند، و نتواند معامله با پولی که از بانک گرفته انجام دهد. یکی دیگر از مثال هایی که در عمده المطالب مطرح شده بود، این است که اگر قائل به نظریه مجهول المالک شویم، لازمه اش این است که به اموال مکلفین خمس تعلق نگیرد؛ چون هرچند برای شخص امکان اخذ مال خود وجود دارد، اما ملک او نیست تا خمس لازم باشد، و این (عدم وجوب خمس) محذور غیرقابل التزام است.

به نظر می رسد نسبت به برخی مثال ها اشکال وجود دارد، و لازمه عدم اعتبار شخصیت حقوقیه وقوع حرج بر مکلفین در آن مثالها نیست، اما می توان گفت که در مجموع و به لحاظ مجموع موارد، موجب حرج می شود.